

تصاویر حقیقت‌گرا در ادبیات کودک

نگاهی به سه کتاب از گودورن پازوانگ:

عنوان کتاب‌ها:

باران مرگ، مترجم حسین ابراهیمی (الوند)
(تهران: نشر پیدایش، ۱۳۷۶).

آخرین کودکان شورنبون، مترجم کمال بهروزکیا
(تهران: ۱۳۷۶).

ال پانتانو و شهر رویاها، ترجمه کمال بهروزکیا
(تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۰).

چکیده:

هدف این نوشتار، تحلیل درونمایه در سه اثر «باران مرگ»، «آخرین کودکان شورنبون» و «ال پانتانو و شهر رویاها»، از نویسنده آلمانی، خانم گودورن پازوانگ است. آن‌گاه با توجه به درونمایه، نگرش فلسفی نویسنده را جست‌وجو خواهیم کرد. پیش‌گفتار: تصاویر واقعی و تهدیدکننده زندگی را چه می‌توان کرد؟ چگونه می‌توان به کودک، در برابر پدیده‌های یاری رساند؟ کودک در کدام محیط، کتاب به دست می‌گیرد و می‌خواند؟ آیا کودک مخاطب، کودکان آسیب‌دیده از جنگ، مهاجرت، تبعید، زندان، آوارگی، فقر و نداری را نمی‌شناسد؟ آیا او تحت‌تأثیر انواع آلودگی‌های زیست‌محیطی قرار نگرفته است؟ آیا او بخشی از این نامالایمات را تجربه نمی‌کند؟ آیا تاکنون تجاوز خشونت‌آمیز زندگی انسان امروزی را از رسانه‌های تصویری ندیده است؟ کتاب کودک با درگیری‌ها و معضلات زندگی انسان، چگونه ارتباط برقرار می‌کند؟ آیا مضمون در کتاب کودک، باید از واقعیات اجتماعی گریزان باشد؟ راه شناخت کودک، در این چرخه پرتلاطم چیست؟ به نظر می‌آید که کودکان نیز چون بزرگسالان، با مشاهده پدیده‌های بسیاری در قالب «مفردات»، به معنای «عام» می‌رسند. کودکان در ساده‌ترین شکل، یعنی مشاهدات روزانه، مفردات را به دست می‌آورند. اما بیشترین قالب‌های عام را مخاطب کودک و

شکوه حاجی نصرالله

نوجوان، در سراسر جهان، از رسانه‌های همگانی به‌ویژه تلویزیون، یعنی دسترس‌پذیرترین وسیله اطلاع‌رسانی دریافت می‌کنند. به یقین این قالب‌های عام، اهداف سیاسی و اقتصادی خاصی را دنبال می‌کنند. در ادبیات کودکان، برای ارزشگذاری متن از جنبه مضمون اجتماعی، توجه به مقولات فلسفی «مفرد و عام»، از اهمیت جدی برخوردار است. زیرا این دو مقوله، بیانگر شکل‌های گوناگون مناسبات و پیوندهای متقابل یک پدیده با دیگر پدیده‌ها، در طبیعت، اجتماع و تفکر است. به نظر می‌آید که در ارزشگذاری مضمون در ادبیات کودک، مقوله عام در مرتبه اول قرار دارد و عام‌ترین مفهوم، همانا انسان و توجه به مسائل اوست. خانم گودورن پازوانگ را با سه ترجمه «باران مرگ»، «آخرین کودکان شورنبون» و «ال پانتانو و شهر رویاها» می‌شناسیم. آثار او از دیدگاه هستی‌شناختی، به بازآفرینی فرآیندی می‌پردازد که انسان در رهگذر آن به رنج و عذاب فرومی‌رود. رنج و عذابی که شخصیت‌های داستانی پازوانگ در آن به سر می‌برند، نتیجه حذف «فرهنگ صلح» است. خانم پازوانگ، در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد که موضوع کتاب‌هایش، بر چهار محور «جنگ اتفاق نیفتد»، «مسئله فقر و به‌ویژه فقر در آمریکای

نابودی تهدید می‌کند. سازمان‌دهی موضوع از جنبه درونمایه، تحت‌تاثیر برداشت و نگرش نویسنده اثر نسبت به زندگی اجتماعی است.

رنالیسم پازوانگ، از سنت انسان‌گرایی ریشه می‌گیرد. او رنالیسم را با رویکردی جامعه‌شناختی، فارغ از هرگونه ایدئولوژی صریح سیاسی، مورد استفاده قرار می‌دهد. در این بحث، مشخص خواهد شد که ابزار ویژه تبیین واقعیت در آثار پازوانگ، پوچ‌گرایی است. به بیانی دیگر، پازوانگ در بازتاب دنیای واقعی در آثارش، واقعیت مختص خود را بر بنیادهای فلسفه پوچ‌گرایی پایه‌گذاری کرده است.

فصل مشترک سه اثر در طرح‌ریزی ساختار

– درونمایه اجتماعی، با توجه محوری به ساخت دو قطبی جهانی که شخصیت‌های داستانی در آن زندگی می‌کنند، طرح‌ریزی شده است. این ساخت دو قطبی، مخاطب را متوجه جایگاه قدرت و به نوعی سیاست در جامعه انسانی می‌کند. از سویی دیگر، تمامی عناصر داستانی، از این ساخت دو قطبی پیروی می‌کنند.

در داستان‌های باران مرگ و آخرین کودکان شورنوبن، شهروندان یک قطب و قطب دیگر را حکومت‌کنندگان می‌سازند. با وقوع حادثه (حادثه اتمی) در آغاز داستان در هر دو اثر، دیگر قطب حکومت‌کنندگان حضور فیزیکی ندارد، بلکه قطب شهروندان، یعنی آنان که فاجعه اتمی زندگی‌شان را به نابودی کشانده است، حضور دارند.

در داستان ال پانتانو و شهر رویاها، دو قطب فقیر و غنی، با مرزبندی اجتماعی عمیق تصویر شده‌اند و در سراسر داستان، درونمایه بر محور دو قطبی ادامه می‌یابد. در این آثار، نویسنده از قطب محروم و آسیب‌دیده جانبداری می‌کند.

– زبان در آثار مورد بحث، از مضمون واقع‌گرا و تهدیدکننده زندگی شخصیت‌های داستانی پیروی می‌کند. به همین دلیل، زبان داستان، زبان حقیقی و از زبان مجاز به دور است.

– طرح‌ریزی هر سه داستان، بر محور «قطب زندگی – قطب مرگ و نیستی – قطب زندگی» شکل گرفته است. لازم است بدانیم که طول زمان در این قطب‌های سه‌گانه، در سه اثر متفاوت است که در بخش تحلیل هر اثر، به طور جداگانه به آن پرداخته می‌شود. از شگرد تعلیق، برای پیشبرد این حرکت در خط داستانی، به وفور بهره‌برداری شده است. به بیانی دیگر، طرح داستانی با استفاده از شگرد تعلیق در ارائه تصاویر تهدیدکننده و درد جانکاه منتج از آن، بسیار موفق است.

– در طرح‌ریزی شخصیت در هر سه داستان، نوجوانان نقشی تعیین‌کننده و اصلی دارند و دیگر شخصیت‌های داستانی، در محور آنان حضور می‌یابند و اما در داستان ال پانتانو و شهر رویاها،



درونمایه اجتماعی،
با توجه محوری به ساخت
دو قطبی جهانی که
شخصیت‌های داستانی
در آن زندگی می‌کنند،
طرح‌ریزی شده است.
این ساخت دو قطبی،
مخاطب را متوجه جایگاه قدرت
و به نوعی سیاست در
جامعه انسانی می‌کند

مادر خانواده در این جایگاه با فرزندان نوجوانان سهیم است.

– طرح‌ریزی هر سه اثر، بر بنای تخیلی واقعی شکل گرفته است. اگرچه گونه ادبی دو اثر باران مرگ و آخرین کودکان شورنوبن، فانتزی تعریف می‌شود، می‌توان آن را فانتزی رئالیستی خواند.

باران مرگ

در فانتزی «باران مرگ»، نمایی از دنیای آینده، به صورت آلوده شدن محیط‌زیست با تشعشعات هسته‌ای تصویر می‌شود. عدم تعادل در داستان، با حادثه نشت رادیواکتیو از نیروگاهی در آلمان آغاز می‌شود. شخصیت اصلی داستان «یانا»، دخترک دوازده ساله‌ای است که در خانواده‌ای پنج نفره (پدر و مادر و سه فرزند) زندگی می‌کند. پدر و مادر یانا، سال‌هاست که بر ضد استفاده از انرژی

اتمی مبارزه می‌کنند. اما حادثه نشت اتمی رخ داده است. به هنگام وقوع حادثه، یانا و برادرش در خانه تنها هستند. آن‌ها با دوچرخه از مهلکه می‌گریزند.

ساکنین شهرها با بی‌رحمی و بی‌توجهی و نامهربانی، برای نجات خود از حادثه می‌گریزند. در این فرار و گریز است که برادر یانا زیر چرخ یک اتومبیل می‌رود و کشته می‌شود. یانا بهت زده و درمانده در زیر باران مرگ، بارانی که از ذرات رادیواکتیو لبریز است، فریاد می‌زند و گریه می‌کند. در این فاجعه، تمامی افراد خانواده یانا، به جز او جان می‌بازند. یانا که به شدت تحت‌تاثیر ذرات رادیواکتیو قرار گرفته است، اینک در بیمارستان، شاهد مرگ هم‌اتاقی‌هایش است. موهای زیبایش ریخته و به کلی طاس شده است. یانا و مخاطب داستان، در اندیشه پایان تمام چیزهای زیبا و امیدوارکننده‌اند. قطرات باران مرگ، از لابه‌لای صفحات کتاب، مخاطب را در ناامیدی کشنده‌ای فرومی‌برد. آیا زندگی به پایان رسیده است؟ همه چیز تمام شده است؟ آرزوها، عشق، مادر، پدر، خواهر، برادر، همکلاسی‌ها و...! در میان تیرگی‌های پایان زندگی، ناگهان شخصیت اصلی داستان، یانا برمی‌خیزد. او اینک به گروه مخالفان استفاده از انرژی اتمی می‌پیوندد. با آغاز این کنش، داستان به اوج می‌رسد تا شاید تعادلی را نصیب یک زندگی فروپاشیده کند.

در این داستان، نویسنده به بیان خطر نابودی ناشی از انرژی اتمی و راه مقابله با آن، در قالب کنش‌های یانا، یعنی پیوستن او به گروه‌های مخالف استفاده از انرژی اتمی می‌پردازد. بدین‌سان، این فانتزی آینده‌نگر، با هدف هشدار طرح‌ریزی می‌شود. هشدار می‌دهد که به افشای عاملان فاجعه، انتقاد از شرایط و ارائه راه‌حل که همانا مبارزه با استفاده از انرژی اتمی است، منجر می‌شود. مسیر حرکت در طرح‌شناسی درونمایه، عبارت است از: قطب زندگی – قطب مرگ و نیستی – قطب زندگی.

قطب مرگ و نیستی، بیشترین سهم را در طرح داستانی دارد، اما در سرانجام داستان، یانا بر قطب مرگ و نیستی چیره می‌شود. اگرچه سرنوشت او با مرگ زودرس، بر اثر تشعشعات رادیواکتیو، رقم خورده است.

نگرش فلسفی نویسنده در این داستان، تحت‌تاثیر «فلسفه یاس» است. یاس به عنوان شکلی از بروز عواطف انسانی، محور این فلسفه است؛ فلسفه‌ای که انسان را موجودی تنها و اسیر نیروهای اجتماعی، تاریخی و طبیعی می‌داند. در ساختارهای ادبی، این یاس در کارکرد نهایی خود می‌تواند برانگیزاننده و یا بازدارنده باشد که در آن صورت، یاس مثبت یا یاس منفی تعریف می‌شود. در این اثر، نویسنده به تصویرسازی فاجعه

اتمی می‌پردازد. فضایی که لبریز از یاس است و در سرانجام داستان، کارکرد نهایی یاس در وجه «برانگیزاننده» را اختیار می‌کند.

آخرین کودکان شورنبون

فانتزی «آخرین کودکان شورنبون» نیز بیانی واقع‌گرا از دنیای آینده است؛ دنیایی که همواره در تهدید سلاح‌های اتمی به سر می‌برد. زیرا ممکن است با استفاده از سلاح‌های اتمی، تمدن انسانی نابود شود. این دنیا در آینده ممکن است متحقق شود یا نشود. به همین دلیل است که نویسنده در این هشدار به مخاطب، قصد نجات جامعه انسانی را دارد.

راوی این داستان رولاند، پسرک دوازده ساله آلمانی است. پیش از آغاز داستان، در صفحه نیم‌عنوان، شعری از «یورگ تسینگ»، از مخاطب برای ورود به کتاب استقبال می‌کند. مضمون این شعر، محکومیت انسان است؛ انسانی که زندگی و هستی را در کره خاکی به نابودی می‌کشاند. این شعر، پژواکی از تیره‌بختی انسان رانده شده از بهشت است که در سراسر آن درد، رنج و یاس موج می‌زند.

داستان با کنش تخیلی انفجار بمب اتم، مخاطب را به دنیای ویران می‌برد. در این شرایط، روابط میان انسان‌ها دگرگون می‌شود. همه به فکر خود هستند که چگونه در این جهنم تاب بیاورند. نمونه‌ها: «اگر آدم بخواهد در چنین دورانی زنده بماند، باید عاطفه‌اش را ندیده بگیرد». «وقتی آدم خودش قربانی است، نوع‌دوستی چه فایده‌ای دارد»^۱ و «تا می‌توانی زنده بمان، حتی به قیمت جان دیگری...»^۲ در این شرایط، هیچ‌گونه کمک و یاری وجود ندارد. حتی از گروه امداد و صلیب‌سرخ جهانی خبری نیست. هیچ رسانه گروهی وجود ندارد و پایه‌های جامعه مدنی ویران شده است.

«امیدها از بین رفت و هرج و مرج بی‌نظمی و آشفتگی شورنبون را گرفت.»^۳ مردمی که از فاجعه اتمی موقتاً جان به در برده‌اند، آخرین روزهای زندگی‌شان را می‌گذرانند. مردم آرام و مرموز می‌مردند؛ یکی از سرطان خون، یکی از خونریزی حاد روده، و دیگری از هموفیلی. زنجیره‌ای از نشانه‌ها به تصویر این شرایط دهشتناک می‌پردازد؛ ترس از سرما، گرسنگی، طاعون، وبا و... شخصیت‌های داستانی در تنهایی و ترسی شبیه آن‌چه انسان ابتدایی در آن قرار داشت، غوطه‌ورند. بدین سان، مخاطب مضطرب و سردرگم، به همراه شخصیت اصلی داستان، در بن‌بست رها می‌شود.

در سراسر داستان، حتی لحظاتی که رولاند، راوی داستان به یاری بازماندگان فاجعه اتمی در بیمارستان می‌شتابد و هم‌چنین در پایان داستان، در اقدامی فردی با پدرش، مدرسه‌ای دوکلاسه را



فانتزی

«آخرین کودکان شورنبون»

نیز بیانی واقع‌گرا از

دنیای آینده است؛

دنیایی که همواره در

تهدید سلاح‌های اتمی

به سر می‌برد.

زیرا ممکن است

با استفاده از سلاح‌های اتمی،

تمدن انسانی

نابود شود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

راه‌اندازی می‌کند تا به آخرین کودکان شورنبون، بیاموزند که چگونه یکدیگر را دوست داشته باشند و دنیای مسالمت‌آمیزی را بنا کنند، این یاس مشاهده می‌شود. فلسفه یاس، آن‌چنان خط داستانی را پوشش داده که نیروی امید در وجود شخصیت‌های داستانی خاموش شده است. در واقع، اراده نویسنده، شخصیت‌های داستانی را در بن‌بستی قرار داده که نه راه پیش برای آنان باقی مانده است، نه راه پس. نمونه: همه بچه‌هایی که در زیرزمین قصر زندگی می‌کنند، علیل و عاجزند. آندراس در حالی که بچه‌های کوچک‌تر، او را با کالسکه در حیاط می‌کشیدند، روی دیوارهای قصر با زغال و خط درشت می‌نوشت: لعنت بر پدر و مادرها! در این حادثه دهشتناک، دو پای آندراس قطع شده است و همه افراد خانواده‌اش کشته شده‌اند. نیکوله، دوست آندراس، او را روی کالسکه

خواهر مرده‌اش، می‌گذارد و به هر طرف که می‌خواهد، می‌کشاند. او را تمیز می‌کند، غذا فراهم می‌آورد و زخم‌هایش را تیمار می‌کند. اما نیکوله هم می‌میرد. آندراس چه خواهد کرد؟ او از رولاند می‌خواهد که فقط کالسکه را هل بدهد تا طنابی که به گردنش انداخته، کشیده شود و او را آونگ کند. آندراس به رولاند می‌گوید: «باور کن من از این رنج و بدبختی نجات پیدا می‌کنم. خواهش می‌کنم! این زندگی نیست!» رولاند تردید می‌کند، اما سرانجام به خواهش او تن می‌دهد و به این ترتیب، آندراس هم می‌میرد.

رولاند روایت می‌کند: «خواهرک بیچاره‌ام، به هنگام تولد چشم نداشت. در محل چشم‌هایش چیزی جز پوست معمولی نبود». ^۴ مادر رولاند پس از تولد کودک، به خواب عمیقی فرورفته بود و کودک در آغوش او سینه‌اش را می‌کاوید و می‌خواست مک بزند. نه، رولاند اشتباه کرده بود. مادرش مرده بود. پدر خواهرک بیچاره را کشت تا او را از درد و رنج نجات بدهد!»

از سویی در این داستان، یاری رولاند از روی دلسوزی ناامیدانه‌ای است که از تسلیم به این تقدیر دهشتناک سرچشمه می‌گیرد. نمونه: «در بیمارستان، زندگی ما زندگی سگی بود. بوی تعفن، هوای کثیف و آلوده، صدای یک‌نواخت و مدام ناله بیماران و مجروحان، شیون کودکان و چهره‌های سوخته همه و همه یک جا جمع شده بود. کمک‌های ما هم چون قطره آبی بر روی تخته سنگ سوزانی بود.»^۵

اما در بررسی درونمایه این اثر، با وجود این که فانتزی است، می‌توان به دنیای بیرونی اثر استناد کرد. زیرا اثر، دلالت‌هایش را از دنیای بیرونی دریافت کرده است تا موضوع جنگ‌افزارهای هسته‌ای معاصر را به نقد بکشد.

داستان با دو گزاره ناهمساز «... در آخرین روزها در همه جا بحث از گسترش تشنج بین شرق و غرب بود»^۶ و «... اما از جنگ جهانی دوم به بعد، با وجود بحرانی شدن اوضاع، اتفاقی نمی‌افتاد». وضعیت بین‌المللی را به مخاطب اطلاع می‌دهد. نویسنده، داستان را بر محور گزاره اول، به عدم تعادل می‌رساند. در حالی که گزاره دوم، واقعیتی است که هنوز هم با آن درگیر هستیم. به بیانی دیگر، اقدامات پدر و مادرها (ساکنین زمین) در تمام این سال‌ها (بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون)، موجب پایداری گزاره دوم شده است.

از سویی دیگر، سخن پایانی کتاب، شرح کوتاهی از مقاومت و ایستادگی مردم ساکن شهر شورنبون آلمان، در برابر ایجاد پایگاه نظامی آمریکا در منطقه است. نتیجه‌گیری نویسنده از این سخن پایانی، این است که دفاع مردم در ابعاد کوچک نیز می‌تواند ثمربخش باشد.

بنابراین و با توجه با دنیای بیرونی اثر، باید دید نویسنده با کدامین دلالت‌ها از دنیای بیرونی اثر، تمدن بشری را تا این پایه نابود می‌کند؟ آیا این برداشت‌ها از نگرش فلسفی یاس سرچشمه نمی‌گیرد؟ بدین سان، می‌توان گفت که مسیر حرکت در طرح‌شناسی درونمایه، عبارت است از: قطب زندگی - قطب مرگ و نیستی. در این داستان، قطب مرگ و نیستی، طرح داستانی را پوشش می‌دهد. نگرش فلسفی نویسنده در این داستان نیز «فلسفه یاس» با کارکرد بازدارنده است.

ال پانتانو و شهر رویاها

داستان واقع‌گرای «ال پانتانو و شهر رویاها»، زندگی خانواده‌ای در آمریکای لاتین است. داستان به روایت مهاجرت خانواده سوتو از کوهستان و زندگی آنان در تپه بزه‌ها می‌پردازد. خانواده سوتو در چند نسل پیش، پس از ترک کوهستان، بر بلندای تپه بزه‌ها، با سنگ و گل و شاخه کلبه‌ای ساختند که فقط چهار دیوار، یک در، دو پنجره کوچک و بامی از نی داشت. اجاق سنگی در جلو خانه، زیر لبه بام قرار داشت و در آن اجاق، نسل در نسل خوراک می‌پختند. تخت‌خواب‌ها و صندوقچه‌های لباس، همیشه در داخل خانه بود، اما خانواده سوتو بیشتر وقت‌ها بیرون از کلبه زندگی می‌کردند. نیاز خانواده را نسل در نسل، بزه‌ها و مرغ و خروس‌ها و نیز گیاهانی که در کنار تپه می‌کاشتند، تامین می‌کرد و در صورت بیماری، از گیاهان دارویی که در دامنه تپه می‌روید، استفاده می‌کردند. اعضای خانواده پابره‌نه راه می‌رفتند و بچه‌های کوچک‌تر، هیچ‌وقت رخت و لباس نمی‌پوشیدند.

با گذشت زمان، دیگرانی نیز از کوهستان مهاجرت کردند و کلبه‌هایی در پایین تپه ساختند. از این رو، دور تا دور تپه و باتلاقی، یک دهکده با نام ال پانتانو به وجود آمد؛ دهکده‌ای با دو دکان، بدون کلیسا و مدرسه. کسی آن‌قدر پول نداشت که فرزندش را به مدرسه‌ای در شهر بفرستد. اهالی دهکده، از دو دهه پیش تاکنون فقیرتر شده اما به هر حال، به زندگی در آن‌جا عادت کرده بودند. اگر چه این دهکده روزگاری از شهر دور بود، در زمان روایت داستان، فاصله مکانی میان دهکده و شهر تقریباً حذف شده است.

زمانی عدم تعادل در خط داستانی آغاز می‌شود که صاحب کارخانه یخچال‌سازی، درصدد تصاحب تپه بزه‌ها برمی‌آید. او قصد خرید تپه بزه‌ها را دارد، اما مادر سوتو، با فروش تپه مخالفت می‌کند. صاحب کارخانه با استفاده از قدرت و خشونت ویرانگر خود، می‌کوشد خانواده سوتو را مجاب کند تا به خواسته‌های اقتصادی‌اش تمکین کنند. سرانجام، او موفق می‌شود تا خانواده سوتو، مادر و شش فرزند را از تپه بزه‌ها بیرون براند.

داستان واقع‌گرای «ال پانتانو و شهر رویاها»، زندگی خانواده‌ای در آمریکای لاتین است. داستان به روایت مهاجرت خانواده سوتو از کوهستان و زندگی آنان در تپه بزه‌ها می‌پردازد

در این پاره داستانی، نویسنده به تصویرسازی روشنی از مرزبندی‌های واقعی موجود در اجتماع، میان فرادستان و فرودستان می‌پردازد: «ما در مقابل زورگویان و پولدارها چه کاری از دست‌مان ساخته است؟ آن‌ها باسوادند، می‌توانند بخوانند و بنویسند. ما مجبوریم هرچه آن‌ها می‌گویند، قبول کنیم. آن‌ها از قانون به نفع خودشان استفاده می‌کنند. قانونی که ما می‌شناسیم، آن بالاست، در کوه؛ قانونی که هرگز نوشته نشده.»^{۱۰} و «وقتی ثروتمندان چیزی را بخواهند، هر طور شده، آن را به دست می‌آورند؛ چون قدرت دارند.»^{۱۱}

این‌گونه است که تقابل قطب‌های گوناگون ثروتمند و فقیر، شهر و روستا، دختر و مادر، در زبان داستانی پدیدار می‌شود و براساس این کشمکش‌هاست که داستان به پیش می‌رود.

با عدم تعادل در داستان، سارای یازده ساله، بزرگ‌ترین فرزند خانواده سوتو نیز آرزوی زندگی در شهر، با چراغانی‌هایش، با آهنگ‌هایش و با همه چیزهای تازه را دارد. او بچه‌های ده را دور خود جمع کرده بود و حرف می‌زد: «من به مدرسه می‌روم و بافتنی یاد می‌گیرم. بعد هم با مرد ثروتمندی ازدواج می‌کنم که خدمتکار و نوکر داشته باشد.»^{۱۲} اما نویسنده، هیچ‌گونه پیش‌آگاهی به خواننده نمی‌دهد تا مشخص شود که چگونه سارا با بقیه افراد خانواده سوتو متمایز است و تا این حد به شهرنشینی علاقه دارد و این که چرا مادر سوتو، به خواست سارا تن می‌دهد و به شهر می‌رود؟ از این رو، می‌توان گفت که این کنش‌ها، به دلیل تسلط اراده نویسنده بر خط داستانی رخ می‌دهد. اراده نویسنده بر این است که خانواده سوتو به شهر بروند.

بنابراین، مادر سوتو به کنش‌هایی چون «رفتن به شهر»، «در جایی گران‌قیمت، آپارتمانی اجاره

کردن»، «بچه‌ها را در مدرسه فوق‌العاده گران قیمت ثبت نام کردن» دست می‌زند که از خانواده‌ای فرودست بعید است و در مدار داستانی، به عنصر باورپذیری آسیب می‌رساند.

زندگی مادر سوتو در شهر، در فاصله زمانی یک سال اول، در ارتباط با اشخاص فرودست چون شیرفروش، سبزی‌فروش و پیرمرد گدا خلاصه می‌شود. مادر سوتو به پیلار و دو کودکش که برای لقمه‌ای غذا به در خانه او آمده است، پناه می‌دهد. سرانجام، مادر سوتو به جز افراد خانواده خود، شکم هفت نفر دیگر را سیر می‌کند. این‌گونه است که پول‌هایش تمام می‌شود. در فاصله زمانی یک سال، بیش از بیست هزار رئال خرج می‌کند و فقط ۴۹۴۸ رئال برایش می‌ماند.

تسلط اراده نویسنده بر خط داستانی، نه تنها بر کنش‌های داستانی، بلکه بر شخصیت‌پردازی و هم‌چنین بر زبان داستانی، تاثیر گذاشته است. زبان این داستان، زبانی گزارش‌گونه و اطلاع‌رسان است.

درونمایه اصلی داستان، مهاجرت و تبعات آن است. نویسنده در کنش‌های داستانی، با فرستادن خانواده سوتو به شهر واز دست دادن هویت‌شان در این چرخه، به تقبیح مهاجرت از روستا می‌پردازد. درونمایه‌های فرعی داستان، عبارتند از: «قدرت» (این درونمایه محور کشمکش داستانی است)، «ثروتمندان هر کاری که بخواهند، می‌توانند انجام دهند»، «تنظیم رابطه انسان‌ها براساس وضع آنان» (این درونمایه صریحاً در گزاره‌هایی مانند «کسی که وضعیت خوب شود، رابطه‌اش با دیگران تغییر می‌کند» و «اما بزرگ‌تر که بشوی، خجالت می‌کشی بگویی پسر من هستی و در اولین فرصتی که پیدا کنی، از پیشم فرار می‌کنی تا ترقی کنی و ثروتمند شوی»^{۱۳} بارها از ابتدای اثر تا انتها تکرار می‌شود)، «غرور» (مادر سوتو می‌دانست که سارا هرگز بازمی‌گردد. او سارا را به خوبی می‌شناخت. او گفت: «همان‌طور که من، پس از آن همه پولی که از دست دادم، به ال پانتانو برنگشتم. او دختر من است. دقیقاً مغرور، مثل خودم.» و یا پیرمرد می‌خواهد دو دختر کوچولو خانواده را برای گدایی با خود ببرد که مادر سوتو با نفرت مخالفت می‌کند. پیرمرد به او می‌گوید: «متأسفم. نمی‌خواستم غرورتان را بشکنم. اگر خوب فکر کنید، روی پایین‌ترین پله ایستاده‌اید. اشتباه نکنید. موضوع عمیق‌تر از این حرف‌هاست. حرفم را باور کنید. با هر پله سقوط، انسان بخشی از شرافت و غرورش را از دست می‌دهد. آن وقت می‌بینید که بدون آن هم می‌شود زندگی کرد. اما بدون زندگی، زندگی کردن ممکن نیست. بنابراین باید برای زندگی تصمیم بگیرید»^{۱۴} «شهرنشینی»، «بی‌عدالتی»، «کینه و نفرت کور» (یکی از بچه‌ها

که شلواری پاره به پا داشت و کثافت از سر و رویش می‌بارید، فریاد زد: «آدم محترم! فقط همین را کم داشتیم. با کتاب‌های بی‌ارزشش گوشه‌ای می‌نشیند و تعجب می‌کند. اگر بزرگ بودم، هر کس را که خواندن و نوشتن بلد بود، می‌کشتم».^{۱۳} این کینه و نفرت کور، یادآور فضای داستان «آخرین کودکان شونبورن» است.

مسیر حرکت در طرح‌شناسی درونمایه، عبارت است از: قطب زندگی (هویت = زندگی در تپه بڑها)، قطب مرگ و نیستی (بی‌هویتی = زندگی در شهر) و قطب زندگی (هویت = بازگشت به ال پانتانو). در این مسیر نیز به نوعی قطب زندگی، در ابتدا و انتهای خط داستانی، وجهی از مرگ و نیستی را معنا می‌بخشد. زیرا شرایط زندگی در ال پانتانو، به‌ویژه برای خانواده سوتو، هنگام بازگشت به ال پانتانو که هیچ چیز ندارند، همانا نیستی است.

استفاده وسیع نویسنده از شگرد تعلیق، سبب شده است تا زنجیره حوادث ناگوار، نفس خواننده را به شمارش بیندازد. از لحظه‌ای که خانواده سوتو به شهر فرستاده می‌شوند، حادثه پشت حادثه است که برای آنان رخ می‌دهد؛ بدون آن که کسی به آن‌ها توجهی داشته باشد. هدف نویسنده از این زنجیره کنش‌ها چیست؟ او چه تصویری را در مقابل مخاطب قرار داده است؟ زندگی مدرن و شهرنشینی در پایان قرن بیستم؟ از سویی، رهایی خانواده سوتو از این شهر غریب و وحشتناک، همانا اسارت در دهکده ال پانتانو است. ال پانتانو مکانی بدون هیچ امکانی! آیا این سرنوشت خانواده سوتو و خانواده‌های نظیر آنان در سراسر زمین است؟

– پس از یک سال پول خانواده سوتو رو به اتمام است.

– خانواده مجبور به اسباب‌کشی به محله‌ای فقیرنشین می‌شوند.

– مادر سوتو و پیلار مجبور می‌شوند در خانه ثروتمندان کار کنند. مادر سوتو نمی‌خواست خوبشاوندانش در ال پانتانو بداند که او به محله فقیرنشین اسباب‌کشی کرده است. بنابراین، تصمیم گرفته بود برای همیشه نشانی جدیدش را از آنان پنهان کند.

– یاسینتو، دومین فرزند خانواده، پس از دو روز آمدن به محله، به بچه‌های ولگرد محله می‌پیوندد و سرانجام، با این‌دار و دسته به دزدی از فروشگاه‌های شهر می‌پردازد.

– فلیپی، سومین فرزند خانواده، وضعیت جدید را پذیرفته بود.

– سارا لاغر شده و چشم‌هایش گود افتاده بود. ترس و نگرانی در نگاهش موج می‌زد. بچه‌ها با طی فاصله‌ای که نیمی از شهر را شامل می‌شد، هم‌چنان به مدرسه سابق خود می‌رفتند.

– پس از مدت کوتاهی، راز سارا آشکار

مخاطبی که در شرایطی

به طور نسبی

بهتر زندگی می‌کند،

از این متن چه برداشت‌هایی

دارد؟ این درونمایه،

درونمایه‌ای بزرگسالانه

است

می‌شود. اینک دوستان او می‌دانند که او خواهرزاده صاحب کارخانه یخچال‌فروشی نیست و با آن‌ها زندگی نمی‌کند، بلکه در محله فقیرنشین لامانچینا زندگی می‌کند. سارا برای فرار از این حقیقت دردآور، دیگر به مدرسه نمی‌رود و در خانه پنهان می‌شود. البته، او هم‌چنان در آرزوی نشست و برخاست با آدم‌های ثروتمند است.

– دولسی، چهارمین فرزند خانواده، با کیف و وسایل سارا، به مدرسه‌ای در همان محله فرستاده می‌شود. او مشتاقانه به مدرسه می‌رفت.

– سرانجام، سارا از خانه فرار می‌کند. او ظاهراً با گروهی آوازه‌خوان می‌رود.

– پیلار با کشیدن دندان‌هایش و بدقیافه شدن، از رستوران اخراج می‌شود. او شبانه، در حالی که کیف مادر سوتو را می‌دزدد، با دو کودکش می‌گریزد.

– اینک همه چیز برای خانواده سوتو تمام شده است. آنان حتی توانایی دادن کرایه این خانه را ندارند و به ناچار، بخشی از وسایل ناچیزشان را می‌فروشند تا کرایه را بپردازند.

– سرانجام، آنان مجبور می‌شوند از آن‌جا بروند. به خواست مادر سوتو، پیرمرد گدا (عمو پاچماق)، آنان را به زیرزمین متروک یک ساختمان نیمه‌کاره می‌برد که هیچ امکاناتی حتی توالت ندارد؛ جایی که خودش و دیگر مردمان بی‌خانمان در آن‌جا زندگی می‌کنند. بدین‌سان، آوارگی و بی‌خانمانی خانواده سوتو آغاز می‌شود.

– کارلوتا، کوچک‌ترین کودک خانواده می‌میرد.

– دو کودک دیگر خانواده، به همراهی پیرمرد، به گدایی می‌روند.

شخصیت‌های داستانی، در برخی رها شده‌اند

که راه‌گیزی از آن نمی‌یابند. نویسنده، همان‌طور که در ابتدای داستان بنا به میل و اراده خود، آنان را به شهر و آن هم محله‌ای ثروتمندنشین کشانید، در پایان داستان، فقط یک راه‌گریز برای آنان بازمی‌کند: بازگشت به ال پانتانو! ال پانتانو کجاست؟ جایی که امکانات زندگی، در پایین‌ترین حد ممکن است. بچه‌ها همیشه لخت هستند و بزرگسالان پابره‌نه! آیا این تصویر جامعه آرمانی نویسنده است؟

هر مخاطبی، با توجه به شرایط زندگی‌اش و تجربیات و باورهایش، با این درونمایه برخوردی خاص دارد. کودک خواننده‌ای که فاصله طبقاتی و مرزبندی‌های اجتماعی بسیار عمیق و پررنگ را می‌شناسد، به چه باوری می‌رسد؟ مخاطبی که در شرایطی به طور نسبی بهتر زندگی می‌کند، از این متن چه برداشت‌هایی دارد؟ این درونمایه، درونمایه‌ای بزرگسالانه است. مخاطب بزرگسال در برخورد با چنین مضمونی، بر اساس مجموعه تجربه و باورها و نگرش فکری خویش، راهکارهایی برای تغییر شرایط و جابه‌جایی قدرت جست‌وجو می‌کند، اما مخاطب نوجوان، براساس تجربه اندک‌ش، چه حسی را تجربه می‌کند؟ مخاطب در لابه‌لای این متن، کدامین تغییر را باید امید داشته باشد؟ اگرچه می‌توان گفت پازوانگ، مخاطب را با این درونمایه‌ها به پرسش درباره تجربه‌های انسانی در زمینه‌های سیاسی و اخلاق فرامی‌خواند. این تصاویر واقعیت‌گرا، محرک فلسفه شکاک و بدبینی هستند. آیا این همان یاس‌بازدارنده با چنین معنایی نیست: گریزی نیست! گریزی نیست! گریزی نیست!

پی‌نوشت‌ها:

۱ – فرهنگ صلح فقط به معنای نبودن جنگ نیست، بلکه حضور در جامعه‌ای مدنی و سرشار از عدالت، تفاهم، همزیستی، دیگرپذیری، آزادی، دموکراسی و عاری از خشونت است.

۲ – مصاحبه علی‌اصغر سیدآبادی، با گودورن پازوانگ، نویسنده آلمانی، فصلنامه پژوهشنامه، شماره ۱۹، بهار ۱۳۷۹.

۳ – آخرین کودکان شونبورن، ص ۱۰۰.

۴ – همان، ص ۹۰.

۵ – همان، ص ۷۰.

۶ – همان، ص ۱۴۱.

۷ – همان، ص ۵۶.

۸ – همان، ص ۸.

۹ – ال پانتانو و شهر رویاها، ص ۲۷.

۱۰ – همان، ص ۳۴.

۱۱ – همان، ص ۲۸.

۱۲ – همان، ص ۱۲۶.

۱۳ – همان، ص ۱۳۸.

۱۴ – همان، ص ۱۳۶.